



امامان دوازده‌گانه ﷺ در قرآن و سنت

محمد باقر شریعتی سبزواری*

تاریخ تایید: ۱۳۸۸/۷/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۱۰

چکیده

در این مقاله می‌شود است به پرسش اسامی مسلمانان به ویژه نشر تحسیلکرده در مورد تعداد امامان و خلفای واقعی رسول خداوند ﷺ از قرآن و سنت پاسخ گو باشیم به ویژه از آیه «ان عدة الشهور عند الله اثنى عشر شهراً فی کتاب الله ﷺ» به پاری شواهد و قرائی لفظی و عقلی و به کمک روایات دوازده امام را استنباط کرده و برای همه مسلمانها باز گو سازیم، چرا که اگر به نام آنها در متن قرآن تصریح می‌شد با تحریف و جایگزین ساختن اسامی دیگر اختلافات ویرانگری به وجود می‌آمد و بسا قرآن از حجت و اعتبار ساقط می‌شد، چنان‌چه از فاطمه ؓ به کوثر تسبیح شده و از امام علی ؓ به قمر، و انگهی قرآن یک اعجاز ابدی است، محکماتی دارد و مشابهاتی و لطایفی و حقایقی و بطونی، تا مسلمانها در هر سطحی از نظر علمی و فلسفی و عرفانی باشند از آن بهره‌مند گردند. ما در خصوص تأویل آیه به منابع معتبر اهل سنت استدلال کردیم تا حقانیت منصب اثنی عشر بهتر ثابت گردد.

کلیدواژه‌ها: ائمه دوازده‌گانه، ماههای حرام، تأویل، تفسیر، مشابهات، محکمات.

مقدمه

این، یک بحث جدی و اصولی است که آیا می‌توان مسأله امامان دوازده‌گانه ﷺ با تمام اهمیتی که دارد از قرآن کریم استنباط کرد؟

*. محقق و پژوهشگر حوزه مهدویت.

صحیح است اگر اسم و رسمی از امامان در قرآن بود، قطعاً دستخوش تحریف قرار می‌گرفت و هر مذهبی از مذاهب اسلامی امامانی را جایگزین آن‌ها می‌ساختند؛ ولی نمی‌توان پذیرفت در قرآن - هر چند با رمز و کنایه - به این مسئله اشاراتی نشده باشد.

احادیث متواتری از رسول اکرم ﷺ در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است که می‌گوید: خلفای راستین پیامبر ﷺ دوازده نفرند. البته برخی از اهل سنت تفسیرهای گوناگونی ارائه داده‌اند؛ ولی دانشمندانی از اهل سنت که بهره‌ای از انصاف دارند، تصریح کرده‌اند که مقصود، امامان دوازده‌گانه از اهل بیت علیهم السلام هستند که علی ابن ابی طالب علیهم السلام در رأس آن‌ها قرار دارد و همگی آن‌ها از قریش یا بنی هاشم می‌باشند و آخرین آن حضرت مهدی علیهم السلام است (احمد حنبل، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۵؛ ترمذی، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۵؛ هیثمی، ج ۱۴۱۷: ص ۱۱۳؛ حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۱۴۱۸: ج ۴، ص ۵۱۰).

اکنون یک پرسش اصولی در اینجا مطرح می‌شود که با توجه به اهمیتی که امامت و خلافت در اسلام دارد، چرا در قرآن به صراحت، سخنی از دوازده امام به میان نیامده است، تا فصل الخطابی برای مذاهب اسلامی باشد و مسلمانان از این طریق بتوانند به اتحاد حقیقی دست یابند.

در پاسخ به این پرسش، ذکر مقدماتی لازم است:

۱. همه مسائل در قرآن نیامده است

بدون تردید، همه مسائل و احکام اسلامی به صورت کلی و جزئی با حفظ کمیت و کیفیت، در قرآن کریم نیامده است و مراد از آیه «لَا وَطْبٌ وَّلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام، ۵۹) مقام علم الهی است نه قرآن کریم. اگر در برخی از روایات هم به لوح محفوظ تفسیر شده، مقصود، همان علم الهی است.

قرآن کریم، به مثابه قانون اساسی است که بیشتر به کلیاتی از اصول عقاید

(توحید، نبوت و معاد) و اجمالی از احکام عبادی و جزایی، فردی، اجتماعی و اخلاقی پرداخته و سایر مقررات و تفصیل احکام عملی و جزایی و مدنی را به سنت نبوی موكول نموده است؛ چرا که به حکم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» **«علمة شدید الثوى»** (نجم، ۵-۳)، رسول اکرم ﷺ از روی هوا نفسم سخن نمی‌گوید و گفتار او جز وحی الهی چیزی نیست که به وی تعلیم و القا می‌شود؛ پس گفتار پیامبر ﷺ عین وحی است و مطابق آیه «مَا أَتَأْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاتَّهُوا» **«حشر، ۷»** مسلمانان موظف هستند به اوامر و نواهی حضرت رسول به عنوان دستور الهی عمل کنند؛ گرچه در قرآن نباشد؛ به همین دلیل، سنت نبوی، برای همه مسلمان‌ها، حجت شرعی و تکلیف آور می‌باشد. آیه «أطِيعُوا اللَّهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكَ مِنْكُمْ» **«نساء، ۵۹»** نیز همین حقیقت را بیان می‌کند و مقصود تنها اطاعت رسول در بیان احکام و مسایل دینی که در متن قرآن آمده نیست؛ بلکه مراد، اوامر و نواهی رسول خدا ﷺ در جنگ و صلح و سایر احکام و مسایل اجتماعی است.

۲. بعضی از رموز قرآن برای ما قابل درک نیست

قرآن - همان گونه که از رسول اکرم ﷺ به صراحت بیان شده و نیز به دلایل اعجاز - کلام الهی است، نه سخن رسول خدا ﷺ و از سخن نوشتار بشری نیست (متقی هندی، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۱۰۳)؛ به همین دلیل بشر از آوردن یک سوره کوچک مثل آن عاجز است و از نظر معنا نیز تفسیری دارد و تأویلی، باطنی دارد و ظاهری، عباراتی دارد و اشاراتی، حقایقی دارد و لطایفی، محکماتی دارد و متشابهاتی (همان، ص ۴؛ صبحی صالح، ۱۳۸۷: خ ۱۸) که برای هر یک، مخاطبان ویژه‌ای است. بسا ممکن است رموز همه مسائل در این کتاب باشد؛ ولی فعلاً و در شرایط کنونی نمی‌توانیم آن رموز را درک کنیم و در آینده روشن خواهد شد.^۱

۱. در اصطلاحات منطقی و عرفانی و متون سمبیلیکی گاهی برای کلمات معنایی است غیر از معنای عرفی و لنوی

فخر رازی در مقدمه تفسیرش درباره سوره حمد می‌گوید: «ممکن است از فواید و نفائس گران سنگ سوره حمد، دهها هزار مسأله و حکمت استنباط شود؛ گرچه حسودان بعید می‌شمارند» (فخر رازی، ۱۴۱۱: ج ۱، ص ۳).

وی درباره جمله «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» می‌گوید: «مشتمل بر دهها هزار مسأله است» (همان، ص ۴).

در هر حال، کلام خدا، مشتمل بر بطون و معانی فراوان و عجایب بسیار است و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم القرآن بحر، لا يدرك قعره. له ظهر و بطون ظاهره حکم و باطنه علم عمیق، ظاهره أنيق و باطنه عمیق ... لا تحصى عجائبه و لا تبلی غرائب؛ برای قرآن، ظاهري است و باطنی؛ ظاهرش حکم است و دستور و باطنش علم است و حکمت. صورتش زیبا و نشاط آور و باطنش مانند دریا عمیق و ناپیدا است. عجایب آن، قابل شمارش نیست و غرایبیش را پایانی نباشد (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۹۲، ص ۱۳۴ و ج ۷۷، ص ۱۷؛ متقدی هندی، ۱۴۰۹: ج ۷، ص ۴۰۲).

مولوی می‌گوید:

حروف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر، باطنی بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطون سوم	بطون چارم از نبی خود کس ندید
که درو گردد خردها جمله گم	تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
جز خدای بسی نظیر بسی ندید	ظاهر قرآن چو شخص آدمی است
دیو آدم را نبیند جز که طین	
که نقوشش ظاهر و جانش خفی است	

و مراد نویسنده مربوط به معانی اصطلاحی است نه ظاهری و از باب استعاره و مجاز آمده است. و بسا ممکن است معنای ظاهری برای افراد معمولی گمراه کننده باشد مانند شعر حافظ به می سجاده رنگین کن گرت پیر مقان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها «می» در اصطلاح عرفان به معنای شراب نیست، بلکه هر جنبه‌ای که سالک را متحول کند به آن «می» گفته می‌شود.

۳. تفسیر و تأویل چیست؟

تفسیر در لغت، به معنای کشف و اظهار و پرده برداری است. «اسفر الصبح» یعنی صبح گاهان دمید یا زن پرده از رخسارش افکند (ابن منظور، ۱۴۰۸: ج ۶، ص ۳۶). کلمه تأویل، هفده بار در قرآن آمده است و به معنای بازگشت دادن چیزی به هدف اصلی و نهادن آن در جایگاه واقعی آن است. اگر تفسیر، مطابق قواعد ادبی باشد، در آن محدودیتی نیست؛ ولی در تأویل - همان گونه که از آیه **﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَ اللَّهُ﴾** (آل عمران، ۷) بر می‌آید - محدودیت برقرار است و فقط پیغمبر و امامان معصوم **عليهم السلام** از تأویل آیات آگاهند. تفسیر، بیان مفاهیم وضع الفاظ است؛ خواه حقیقت باشد یا مجاز؛ ولی تأویل باطن معنای لفظ است (سیوطی، ۱۳۷۰: ج ۴، ص ۱۹۳).

راغب اصفهانی می‌نویسد: «تفسیر، اعم از تأویل است و بیشترین کاربردش در الفاظ و مفردات است؛ اما تأویل، بیشترین کاربردش در معانی و جمله‌ها است» (راغب، ۱۴۱۸: کلمه فستر). به همین دلیل است که اجرای احکام الهی غالباً بر اساس تفسیر است و گاهی بر پایه تأویل؛ ولی عمل به تأویل کار کسانی است که از علم غیب، بهره‌مند و از گناه، معصوم می‌باشند. در قرآن مجید می‌خوانیم: حضرت موسی با حضرت خضر **عليهم السلام** هم سفر شد و مشاهده کرد او کارهای عجیبی انجام می‌دهد که با ظواهر شرع نمی‌سازد؛ کشتی مستمندان را سوراخ می‌کند، دیوار خراب شده را تعمیر می‌نماید و نوجوانی را بدون جرم و گناه می‌کشد. این کارها برای حضرت موسی **عليهم السلام** تحمل ناپذیر بود؛ از این رو حضرت خضر **عليهم السلام** آن پیامبر بزرگوار، نخست حکمت کارهایش را بازگو کرد و سپس فرمود: **﴿سَأَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تُسْتَطِعُ عَلَيْهِ صِيرَةً﴾**؛ و به زودی تأویل کارهایی را که نتوانستی تحمل کنی به تو خبر خواهم داد (کهف، ۷۸).

تعبیر بعضی از خواب‌های پیچیده نیز از این مقوله است؛ یعنی برگردانیدن مضمون ظاهری رؤیا به مفهوم واقعی آن. قرآن کریم از زبان حضرت یوسف **عليهم السلام**



پس از رسیدنش به حکومت و خضوع یازده برادر او و آمدن پدر و مادرش، می‌فرماید: «یا أبْتَ هَذَا تَأْوِيلَ رُؤْيَايِّي مِنْ قَبْلِهِ»؛ ای پدر جان! این است تأویل رؤیای پیشین من» (یوسف، ۱۰۰) که اشاره است به خضوع یازده برادر و پدر و مادرش برابر او.

دوازده امام علیهم السلام در قرآن

با توجه به این مقدمات، اینک در پاسخ پرسش مطرح شده می‌گوییم: در قرآن کریم به صورت کلی و به طریق رمز و راز، از دوازده امام علیهم السلام یاد شده است که این مطلب را پس از بررسی و دقت می‌شود فهمید، چرا که بعضی از آیات متضمن قرائی و شواهد کلامی و عقلانی است که پس از تأمل بسیار و با کمک تفسیر و تأویل، می‌توان به آن دست یافت. در عین حال، معنای ظاهر آن نیز برای عموم درست است و حجت به شمار می‌رود. این آیه که به شمار امامان اشاره می‌کند، چنین است: ﴿إِنَّ عَدْنَ الشَّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ إِثْنَا عَشْرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أُرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾؛

تحقيقاً شمار ماه‌های سال، دوازده ماه است. این حقیقت در کتاب خدا و روزی که آسمانها و زمین را آفرید، چنین بوده است. از این دوازده ماه، چهار تا، حرام است. این است دین استوار، پس در آن چهار ماه حرام، به خویشتن ستم روا مدارید، (براثت، ۳۶).

قراین و شواهد کلامی

نکته‌ها و قراینی در آیه مذکور هست که می‌تواند خوانندگان هوشیار و عالمان با انصاف را با یاری فکر و تأمل، به مقصد اصلی و تأویل باطنی رهنمون باشد. این نکات، عبارت‌اند از:

۱. میان تمام ملت‌ها و پیروان مکتب‌ها، سال دوازده ماه است و این، موضوعی

است بسیار بدیهی و هیچ خردمندی آن را انکار نمی‌کند^۱؛ از این رو آوردن ادات تأکید بر اثبات این که هر سال، از دوازده ماه تشکیل شده است، با حفظ فصاحت و بلاغت آن، تأییدی است بر وجود ماههای قمری، نه شمسی. در عین حال، باید توجه داشت که افزوده شدن این نوع قرائناں کلامی، خواننده را به یک معنای باطنی نیز راهنمایی می‌کند؛ چرا که گفته‌اند: «*زيادة المباني تدل على زيادة المعاني؛ افزایش حروف، مقدمات، قیود و قرائناں لفظی و مقامی، دلیل است بر فزونی معانی*».

۲. قید «عند الله» در آیه به حسب ظاهر، مقابل «عند الناس» است؛ یعنی شاید سال، نزد همه مردم دنیا دوازده ماه نباشد. البته ممکن است قید مذکور، اشاره به قانون خلقت و بیانگر سیر طبیعی ماه نیز باشد؛ زیرا ممکن است مردم، سال و ماهها را از نوع قراردادهای اعتباری و عرفی بدانند و طبق خواسته خود به کمک افکار عمومی با وضع قوانین اعتباری تغییر دهند؛ چنان که مسلک پوشالی «بابی» و «بهایی» سال را به زعم خود نوزده ماه دانسته و ماه را نیز نوزده روز قرار داده‌اند.

واژه «عند الله» گذشته از این، به طور غیر مستقیم می‌خواهد این گونه عقاید انحرافی را نفی کند، تا آنچه که مطابق حرکت کائنات است و بر محور حق می‌گردد، به اثبات برساند؛ یعنی حرکت زمین به گرد خورشید و ماه، تولید فصول چهارگانه می‌کند و ماه و سال را مشخص می‌سازد.

۳. قید «فی كتاب الله» به قرینه «یوم خلق السموات والأرض» شامل تورات، انجیل، زبور داود و صحیفه‌های ابراهیم خلیل و نوح نبی می‌شود و قرآن را نیز در بر می‌گیرد؛ یعنی در تمام کتاب‌های آسمانی، این حقیقت عینی و طبیعی که سال، دوازده ماه دارد، منعکس شده و بیانگر این است که در غیر کتاب‌های آسمانی، ممکن است خلاف این گفته شود؛ در صورتی که در کتاب‌های آسمانی و

۱. البته بایست و بهائیت که ادیان ساختگی و بوجند، ماه را نوزده روز می‌دانند و هر سال را ۱۹ ماه که سال می‌شود ۳۶۱ روز.

اعتقاد ملت‌ها، سال به دوازده ماه تقسیم شده است؛ مانند سال و ماه‌های رومی، ایرانی، عربی، اروپایی، چینی و ژاپنی. البته اسمی ماه‌ها میان ملت‌ها مختلف است؛ ولی شمارگان آن‌ها از دوازده ماه تجاوز نمی‌کند. وانگهی، کتاب تکوین را نیز در بر می‌گیرد؛ چرا که در سیر ساختار طبیعی و حرکت زمین، ماه‌های قمری همواره دوازده بار طلوع و غروب دارند.

۴. از همه مهم‌تر، جمله «ذلک الدين القيم» است که دوازده ماه را دین استوار و آیین مستقیم به شمار آورده است. ممکن است گفته شود جزء دین بودن ماه‌ها، به علت این است که برخی ماه‌ها مشتمل بر احکام و تکالیفی خاص است؛ مانند ماه مبارک رمضان که روزه گرفتن در آن ماه بر مسلمان‌ها واجب می‌شود یا ماه ذی‌حججه که حج خانه خدا بر کسانی که استطاعت دارند، واجب می‌شود؛ ولی آیه در مقام بیان این حقیقت است که تمام ماه‌های دوازده‌گانه جزء دین استوار و مستقیم است، نه این که چون بعضی از ماه‌ها مشتمل بر دستورات دینی می‌باشد و در ماه‌های دیگر، فرایض مذهبی دیده نمی‌شود، آیه تمام آن‌ها را جزء دین واقعی می‌شمارد. نیز این امر، از باب تغليیب نمی‌تواند باشد؛ چرا که غلبه با ماه‌هایی است که احکام واجب در آن‌ها نیست.

علاوه بر این که از فراز «ذلک الدين القيم» چنین برداشت می‌شود که هر ماهی به نوبه خود و مستقلأً جزو دین می‌باشد. علاوه بر این، مشرکان و مکاتب الحادی نیز معتقدند هر سال دوازده ماه دارد، بدون این که در مذهب شرک، ماه‌های دوازده‌گانه را دخیل بدانند.

۵. «فلاظلموا فيهن أنفسكم» به حسب ظاهر می‌خواهد بگوید در ماه‌های حرام با ایجاد جنگ و نزاع، به خودتان ظلم مضاعفی روا ندارید. در هر حال، ظاهر آیه نیز بر همه مسلمان‌ها حجت و بر همگان تکلیف آور است که در ماه‌های حرام، جنگ و خون ریزی را ترک کنند، تا حرام مضاعفی مرتکب نشوند. همه این تفسیرها به نوبه خود صحیح هستند؛ ولی آیات قرآن بر خلاف معمول مکتوبات بشری،

تفسیری دارد و تأویلی، ظاهری دارد و باطنی و در باطن آن نیز باطنی است و... که همگی حجت هستند و با هم تضادی ندارند.

مقتضای اعجاز قرآن

وجود الفاظ و در معانی اعجاز قرآن مجید ایجاب می‌کند که هم تفسیر ظاهری حجت باشد و هم مفهوم باطنی و تأویل‌ها؛ چرا که این مفاهیم، در طول هم قرار دارند، نه در عرض یکدیگر. هر مخاطبی در خور ظرفیت و استعدادی که دارد می‌تواند دقایق و حقایق مضاعفی را از کتاب الهی بفهمد؛ به ویژه آن دسته از آیاتی که در بردارنده قرائی لفظی و عقلانی و قرینه مقامی است که عبور از مفهوم ظاهری را به سوی معانی باطنی با رعایت احتیاط و دقت کافی، تأیید می‌کند.

افزون بر این، اگر اسامی امامان در آیات قرآن به گونه صریح و مشخص ذکر می‌شود، نه تنها موجب وحدت مذاهب اسلامی نمی‌گردد، بلکه زمینه تحریف و تغییر قرآن مجید فراهم می‌شود؛ زیرا از سوی منحرفان و فرقه‌های مختلف اسلامی، اسامی دیگری جایگزین آن‌ها می‌شود و در نتیجه بین مسلمانان درباره نسخه‌های قرآن اختلافات شدیدی پیش می‌آمد و هر گروهی قرآنی را با اسامی خاص پیشوایان خود به چاپ می‌رساندند و قرآن از حجتیت و سندیت می‌افتد. البته همان‌گونه که یادآوری شد، در خصوص این آیه و برخی آیات دیگر، به دلیل اهمیت معنای باطنی، قیود و قرائی ذکر شده است که به وضوح، ما را به وجود دوازده امام و خلیفه رهمنمون می‌سازد.

وانگهی جا داشت گفته شود مشتمل بودن سال بر دوازده ماه میان همه انسان‌ها یک اجماع جهانی است و هیچ کس در آن تردید ندارد؛ از این رو به کار بردن این همه تأکیدهای لفظی مثل: «ان»، «عند الله»، «یوم خلق السموات والارض» و «فی کتاب الله» ضرورتی نداشت. باید گفت صحیح است؛ ولی قطعاً در این نوع بیان، حکمت‌های ظاهری و اسرار باطنی در میان بوده است که مسلمانان را

تأویل چهار ماه حرام به چهار امام معصوم

در هر صورت اگر آیه فوق به دوازده امام تأویل شود، تمام تأکیدها مقبولیت یافته و حکمت، افزونی پیدا خواهد کرد و به مفهوم ظاهری آیه هم لطمہای وارد نمی‌شود. در این صورت، تأویل نهایی از ماههای حرام - همان گونه که در احادیث اهل بیت علیهم السلام رسیده است - عبارت می‌شود از چهار امامی که نامشان علی است: علی بن ابی طالب علیهم السلام، علی بن الحسین علیهم السلام، علی بن موسی الرضا علیهم السلام و علی بن محمد الجواد علیهم السلام (عروسوی حویزی، ۱۴۱۲: ج ۲، ص ۱۸۷؛ بحرانی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۴۰۴).

وجود اوصیای دوازده گانه در ادیان پیغمبر علوم اسلامی

از سوی دیگر، روایات بسیاری در منابع شیعه و سنتی آمده است که پیامبر اکرم علیهم السلام فرمود:

هر سنتی که در ادیان گذشته بوده، مو به مو در آیین اسلام هم هست. از جمله این سنت‌ها، داشتن دوازده وصی و خلیفه است؛ چنان که غیبت و ظهور رهبر و امام نیز از سنت‌های ادیان ابراهیمی است که در اسلام نیز اصل غیبت و ظهور رهبری وجود دارد (طبرانی، بی‌تا: ج ۴، ص ۲۰۴؛ سیوطی، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۴۴).

در این که پیامبران اولوا العزم هر یک دوازده وصی داشته‌اند، تردیدی نیست و در قرآن و سنت به برخی از آن‌ها تصریح شده است. موسی بن عمران علیهم السلام دوازده نقیب، حضرت عیسی علیهم السلام دوازده حواری و ابراهیم و نوح علیهم السلام هم هر یک دوازده

وصی داشته‌اند. قرآن کریم به صراحةً یا به کنایه، بعضی از آن‌ها را ذکر کرده است: «وَقَطْعُنَا هُمُّ أَنْتَ عَشْرَةً أَسْبَاطًا أَمَّا»؛ قوم موسی را به دوازده گروه منشعب کردیم» (اعراف، ۱۶۰؛ مائده، ۱۲). در آیه‌ای دیگر می‌فرمایید: «وَلَقَدْ أَخْذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعْثَنَا مِنْهُمْ أَنْتَ عَشْرَ نَقِيبًا»؛ همانا خداوند، از بنی اسرائیل پیمان گرفت و دوازده نقیب و بزرگ از میان آن‌ها برانگیختیم» (همان).

همان گونه که می‌بینیم، سخن از برانگیختن و انتصاب دوازده وصی است، نه انتخاب امت. آلوسی، از مفسران اهل سنت، ذیل همین آیه می‌نویسد: «نقبای بنی اسرائیل، وزیران موسی بودند و سپس به مقام نبوت رسیدند» (آلوسی، بی‌تا: ج، ۴،

ص. ۷۸).

حتی کلمه «أَنْتَ عَشْرَه» در آیه ذیل نیز ظاهری دارد و تأویلی. در سوره بقره می‌فرمایید: «فَقَالَنَا أَصْرَبُ بَعْصَاهُ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ أَنْتَ عَشْرَةً عَيْنًا»؛ [به موسی] گفتیم: عصایت را بر سنگ بکوب، [تا عصا را به سنگ زد] از آن، دوازده چشمه جاری شد» (بقره، ۶۰)؛ در صورتی که یک چشمه پر آب، به مثابه رودخانه بزرگ می‌توانست تمام اقوام بنی اسرائیل را سیراب کند؛ از این رو نجم الدین رازی در تفسیر بحر الحقایق در تأویل آیه فوق می‌گوید:

مقصود از آب، چشمه‌های حکمت است. چشمه‌های حکمت، حکیمان دوازده گانه را می‌طلبند و کلمه «لَا إِلَهَ إِلاَ اللَّهُ» نیز از دوازده حرف تشکیل شده و هر یک از آن حروف، چشمه ساری است از علم و معرفت. حکمت این دوازده حرف در کلمه توحید و اخلاص است که اساس دین و سرچشمه نقیبان دوازده گانه‌اند و ممکن است رمز و اشاره به دوازده امام و خلیفه در تمام ادیان الهی نیز باشد.

در حقایق التفسیر ذیل آیه فوق از امام صادق علیه السلام نقل شده است که «عین» را به معرفت تأویل می‌کند و نخستین منزل معرفت را توحید و عبودیت می‌داند و آن را به موارد دیگر مانند چشمه صداقت و اخلاق سرایت می‌دهد (اسلمی، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۴۶). مشابه این کلام در تأویل آیه «وَبَنَرْ مَعْظَلَةً وَقَصْرَ مَشِيدَ» (حج، ۴۵)؛ نیز آمده



است. چاههای سرگردانی که صاحبانش نابود و آب هایش در زمین فرو رفته و بی مصرف مانده است؛ نه کسی از آن، آب بر می دارد و نه تشنهای سیراب می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مفهوم از «قصر مشید»، آن قصری است که به دلیل عدم مراجعت مردم در حال خرابی است، و منظور از «بتر معلمه» امام صامت و ساکت و راکد است و «قصر مشید» امام ناطق می باشد که مردم او را ترک کرده اند (طباطبایی، ۱۳۶۱: ج ۱۶، ص ۳۹۶).

در سوره اعراف می فرماید: «و قطعنامه اثنتی عشرة اسباطاً امما» (اعراف، ۱۶)؛ قوم موسی را به دوازده گروه منشعب کردیم تا هر سبطی طایفه‌ای باشند». در آیه‌ای دیگر می فرماید: «و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً» (مانده، ۱۲)؛ و دوازده بزرگ و نقیب از میان قبایل بنی اسرائیل مبعوث کردیم تا [هر کدام امامی برای گروهی باشند و هر امامی از علم و حکمت الهی، گروه خود را سیراب کنند]».

پس نتیجه می گیریم هدف از چشممه‌های دوازده گانه نقیبی دوازده گانه‌اند که هر یک باید گروهی را رهبری و از سرچشمه حکمت سیراب کنند.
اگر به آیه «یوم ندعوا کل آناس بی‌امامهم»^۱ توجه کنیم، خواهیم فهمید همان امام که در دنیا امت را هدایت یا گمراه می کند همان رهبر آخرتی نیز هست که آنان را به بهشت یا جهنم می کشاند.

در خصوص امامان دین، آیات دیگری نیز هست که از طرق خاصه و عامه به امامان شیعه تفسیر و تأویل شده است و فرضًا اگر کسی اشارات و کنایاتی را که درباره امامان دوازده گانه در قرآن رسیده است، قبول نداشته باشد، از پذیرش احادیث نبوی که از طریق شیعه و اهل سنت به صورت متواتر رسیده است، گریزی ندارد. ما بخشی از آن احادیث را از باب نمونه می آوریم:

۱. هر گروهی به پیشوای خودشان در قیامت خوانده می شود.

امامان دوازده‌گانه در منابع اهل سنت و شیعه

جای هیچ تردیدی نیست که حضرت رسول اکرم ﷺ روایات مختلفی درباره امامان دوازده‌گانه بیان کرده است که از طریق مجامع حدیثی شیعه و سنّی به توافق رسانیده است. یکی از مضمونین آن روایات این است که «خلفای بعد از من، دوازده نفرند که تمام آن‌ها از قریش یا بنی هاشم هستند». اکنون فهرستی از عنوانین این نوع احادیث را می‌آوریم و برای فزونی بصیرت، از هر عنوان، نمونه‌هایی از روایاتی که از طریق منابع اهل سنت رسیده است، بازگو می‌کنیم.

الف. دوازده امام و تصريح بر آنان

مجموعه احادیثی که به مضمون فوق از سنّی و شیعه به ما رسیده، ۲۷۱ حدیث است که به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

۱. صحیح بخاری از محمد بن المثنی و او از غندر و به ترتیب از شعبه و عبدالملک نقل کرده است که از جابر بن سمره شنیدم که می‌گفت: «سمعت النبي ﷺ يقول: «يكون اثنا عشر أميراً» فقال كلمة لم أسمعها. فقال أبي: «يقول: كلهم من قريش» (ترمذی، همان: ج ۲، ص ۴۵)؛ در این حدیث، امامان دوازده‌گانه به دوازده امیر و رهبر تعییر شده‌اند که از تبار قریشند.

۲. مسلم در صحیح خود، با سند صحیح از جابر بن سمره از پدرش نقل می‌کند که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «ان هذا الأمر لا ينقض حتى يمضى فيهم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش؛ قطعاً حاكمة إسلام تمام نمى شود، مگر این که دوازده خلیفه بر او بگذرد که تمام آن‌ها از نسل قریش باشند» (مسلم، بی‌تا: ج ۲، ص ۱۹۱).

۳. ابوداود نیز در صحیح خود از جابر بن سمره نقل می‌کند: «سمعت رسول الله يقول: «لا يزال الدين عزيزاً إلى اثني عشر خليفة فكير الناس وضجوا...»؛ شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: «پیوسته دین اسلام، عزیز و سربلند خواهد بود، تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند. مردم تکبیر گفتند و بلند گریستند» رسول اکرم پس از



تکبیر و گریه شوق اصحاب، کلمه‌ای فرمود که آن را نشنیدم. از پدرم پرسیدم؛ گفت: «**كَلِمَةُ مَنْ قَرِيشَنْدٌ هُمْكَيْ أَزْ قَرِيشَنْدٌ**» (سجستانی، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۰۷).

به این مضمون، روایات فراوانی رسیده است که از مجموع آن‌ها به دست می‌آید که حضرت، به صورت قضیه شرطیه فرموده است: در صورتی که امامان دوازده‌گانه با اراده مردم بر امت حکومت کنند، ملت اسلام پیوسته عزیز و پیروز خواهند بود و اگر آنان حکومت نکنند، هرج و مرج پیش خواهد آمد؛ چنان که در حدیثی از پیامبر ﷺ پرسیدند: «ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا؟ ثُمَّ يَكُونُ الْهُرْجُ». چنان که در بعضی از روایات دیگر به فتنه‌های ویرانگری بعد از رحلت خود نیز اشاره کرده است.

در صحیح بخاری از طرق مختلف از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است که فرمود: «يَوْمَ الْقِيمَةِ رَهْطٌ مِّنْ أَصْحَابِي فَيَجْلُونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقْوَلُ: يَا رَبَّ أَصْحَابِي. فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَعْلَمُ لَكَ بِمَا أَحْدَثَنَا بَعْدَكَ. إِنَّهُمْ أَرْتَدُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ قَهْقَرَىٰ؛ در قیامت، گروهی از اصحابیم به من وارد می‌شوند. آنان را از حوض پراکنده و دور می‌سازند. عرضه می‌دارم: خدا! این‌ها اصحاب من هستند. می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه کردند؛ آن‌ها مرتد شدند و عقب گرد کردند» (بخاری، ۱۴۰۷: ج ۱۸، ص ۱۴۸).

در صحیح مسلم نیز حدیثی مشابه از عایشه نقل شده است.

ب. برابر بودن خلفای پیامبر ﷺ با نقیای بنی اسرائیل

در یک سلسله از روایات، آمده است که خلفای بعد از پیغمبر ﷺ به عدد نقیای بنی اسرائیل هستند. در این باب، از طریق شیعه و سنتی مجموعاً چهل حدیث رسیده است که به نمونه‌ای از احادیث اهل سنت اکتفا می‌کنیم:

حاکم در مستدرک از مسروق نقل می‌کند: شبی در مسجد نشسته بودیم و قرآن می‌خواندیم. کسی پرسید: «ای آبا عبدالرحمن! آیا از پیامبر ﷺ پرسیدید که چند نفر خلیفه بر این امت حکومت خواهند کرد؟» گفت: «آری؛ پرسیدم. فرمود: اثنا عشر عدد نقیاء بنی اسرائیل» (احمد حنبل، همان: ج ۴، ص ۱۵۰؛ سیوطی، همان: ج ۱، ص ۳۵۰؛ متقی هندی، همان: ح ۱۴۹۷۱).

ج. قریشی بودن دوازده امام

بیش از سی روایت از پیامبر اکرم ﷺ رسیده است که می‌فرماید: خلفای دوازده‌گانه از قریش و تبار هاشم هستند. اکنون به دو نمونه از آن‌ها که از اهل سنت نقل شده، اشاره می‌کنیم:

۱. ابن ابی الحدید معتزلی از امام علی علیہ السلام نقل می‌کند که فرمود: «إن الأئمة من قریش غرسوا في هذا البطن من هاشم لا تصلح على سواهم ولا تصلح الولادة من غيرهم؛ تحقیقاً امامان از نسل قریش در نسل بنی هاشم کاشته شده‌اند و غیر آنان، صلاحیت امامت را ندارند و همچنین حاکمان از غیر بنی هاشم صلاحیت و شایستگی برای خلافت ندارند» (حاکم نیشابوری، همان: ج ۴، ص ۷۳).

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

سخن امام علی علیہ السلام با اصول معتزله نمی‌سازد؛ ولی من سخن علی را قبول دارم؛ چرا که به گونه متواتر ثابت است که پیامبر در شأن او فرمود: «إنه مع الحق وإن الحق يدور معه حيث دار؛ على، تحقیقاً با حق است، به هر سو بگردد، حق هم به همراه او می‌گردد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۸۷).

امامان دوازده‌گانه کیانند؟

مطابق روایاتی که امامان دوازده‌گانه را از قریش و از تبار هاشم می‌داند، می‌توان حکم کرد که امامان دوازده‌گانه از اهل بیت و عترت پیامبر ﷺ می‌باشند؛ چنان که شیخ سلیمان قندوزی حنفی، از محققان اهل سنت، در بیان مراد جدی رسول اکرم ﷺ از احادیث اثنا عشر می‌نویسد:

مراد و مقصد حضرت رسول از روایات «اثنا عشر»، امامان دوازده‌گانه از اهل بیت آن حضرت می‌باشد و ممکن نیست آن را بر خلفایی از اصحاب حمل کرد؛ زیرا عدد آن‌ها کمتر از دوازده است. همچنین نمی‌توان بر خلفای بنی امیه هم حمل کرد؛ زیرا عدداً بیشتر از دوازده می‌باشد. مضاف بر این، به دلیل ظلم فاحشی که آن‌ها بر اولاد پیغمبر روا داشتند، بعيد است که رسول اکرم آن‌ها را خلیفه خود بشناسد. دلیل سوم این که آنان از بنی هاشم نبودند.



ابوبکر بن عربی می‌نویسد:

اگر ما دوازده نفر را به حسب صورت شماره کنیم، به سلیمان متنه می‌شود و حال آن‌که خلفای عباسی بیست و هفت نفرند. اگر از جهات معنوی آن‌ها را ردیف کنیم، پنج نفر می‌شوند خلفای اربعه و یکی هم عمر بن عبدالعزیز بوده من دیگر معنایی برای حدیث سراغ ندارم (ابن عربی، بی‌تا: ج ۹، ص ۶۸).

وانگهی علی و یازده فرزندانش از اهل بیت هستند که به اعتراف بزرگان اهل سنت با احدی از اصحاب و مردم قابل قیاس نمی‌باشند (ابن جوزی، بی‌تا: ص ۲۱۲؛ طبری، بی‌تا: ج ۳، ص ۱۸۰؛ حسکانی، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۷۰).

د. ذکر نام اول و آخر امامان دوازده‌گانه

یک سلسله احادیث است که نام اول و آخر امامان در آن ذکر شده است. در این باب، در مجموع، ۹۴ حدیث آمده است که به یک نمونه از طریق اهل سنت بسنده می‌کنیم.

حافظ ابراهیم جوینی با ذکر سند از عبدالله بن عباس نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّ أُولَيَّىٰ وَأَوْصَيَّىٰ حَجَجَ اللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِ اِثْنَا عَشْرَ أَوْلَيْهِمْ أَخْرَىٰ وَآخِرَهُمْ
وَلَدِيٌّ. قَيْلٌ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ أَخْوَك؟» قَالٌ: «عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ». قَيْلٌ: «فَمَنْ
وَلَدَك؟» قَالٌ: «الْمَهْدِيٌّ. إِنَّهُ يَمْلَأُهَا قُسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا؛
خَلْفًا وَأَوْصِيَّا مِنْ وَحْجَتِهِ خَدَا بَعْدِ اِنْ مَنْ، دَوَازِدَهُ نَفْرُ خَوَاهِنْدَ بَوْدَ كَه
نَخْسَتِينَ آنَهَا بَرَادِرَمَ اَسْتَ وَآخَرِينَ آنَانَ، فَرَزَنْدَمَ. گَفْتَهُ شَدَّ: «اَيِّ رَسُولُ خَدَا
بَرَادِرَتَ كَيْسَتَ؟ فَرَمَدَ: «عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ». گَفْتَهُ شَدَّ: «فَرَزَنْدَتَ كَيْسَتَ؟»
فَرَمَدَ: «مَهْدِيٌّ؛ هَمَانَ كَسَىٰ كَه دَنِيَا رَا پَرَ اَزْ عَدْلَ وَدَادَ كَنَدَ، پَسَ اَنَّ كَه پَرَ
اَزْ ظَلْمَ وَجَوْرَ شَدَهَ بَاشَدَ» (قندوزی، ۱۴۱۸: ص ۴۴۳).

ه. امامان دین از اهل بیت پیامبرند

روایاتی از طریق سنی و شیعه وجود دارد که نشان می‌دهد امامان دوازده‌گانه از اهل بیت پیامبر ﷺ هستند. حافظ ابو منصور با سند خود از ابو سعید خدری

چنین روایت کرده است:

صلی بنا رسول الله صلوا الْأُولی نم اقبل بوجهه الکریم علینا: «یا معاشر اصحابی! ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح و باب حطة بنی اسرائیل فتمسکوا باهله بیتی، الائمه الراشدین من ذریتی فانکم لن تضلوا أبداً». فقیل: «یا رسول الله! من الائمه بعدک؟» قال: «الائمه من اهل بیتی» او قال: «من عترتی؟»

پیامبر با ما نماز جماعت اقامه کرد. پس از نماز ظهر، روی خود را به ما کرد و فرمود: «ای گروه‌های اصحاب من ابدانید مثل اهل بیت من، میان شما همانند کشتنی نوح است؛ پس به اهل بیت من تمسک نمایید؛ یعنی امامان راشد از نسل من. اگر به ایشان تمسک پیدا کنید، قطعاً هرگز گمراه نخواهید شد»

(همان، صص ۲۴۰-۲۴۲).

۲۱



مرحوم اربیلی می‌گوید:

بر علمای اهل سنت است که این دوازده نفر را برای ما مشخص کنند و آنان دو راه بیشتر ندارند: یا دوازده تن از غیر امامان شیعه معین می‌کنند که چنین چیزی امکان ندارد؛ چرا که حاکمان امر خلافت از صحابه و بنی امیه و بنی عباس، بیش از پنجاه تن هستند، یا اثبات کنند که اخبار واردہ در این باب - با وجود تواتر و صحت سند - ضعیف و غیر صحیح هستند و نباید به آنها اعتناد کرد. در این صورت، همه مسلمانانها از آنان می‌پذیرند.

یا ناگزیر، به قسم سوم ملتزم می‌شوند و چاره‌ای جز اعتراف به امامان دوازده‌گانه (مطابق عقیده شیعه امامیه) ندارند. مذهب زیدیه نیز باید به این عقیده ملتزم باشند؛ البته اگر انصاف و حق طلبی را راه و رسم خود قرار دهنند و از عناد و لجاجت دست بردارند؛ چرا که اسم و رسم امامان دوازده‌گانه برای شیعه مشخص شده، آن هم با روایات متواتر و روشن که شک و تردیدی در صدور آنها از رسول اکرم ﷺ نیست (اربیلی، همان: ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

روایات اهل سنت هم بر امامان دوازده‌گانه تصريح دارند؛ با وجود آن که آن بزرگواران را عملاً از خلافت ظاهری بازداشتند و از منصب خدادادی شان برکنار کردند؛ این امر، به عقیده امامیه ضرری نمی‌رساند؛ چرا که نشانه مظلومیت امامان شیعه است. بی‌جهت نیست که حضرت علی عليه السلام فرمود: «وَ مَا عَلَى الْمُؤْمِنِ مِنْ



غضاخه فی أن يكون مظلوماً مالم يكن شاكاً فی دینه...؛ برای مؤمن تازگی ندارد از این که مظلوم واقع شود، تا هنگامی که در دین شک نکند (تسنی، بی تا: ص ۹۸). چنان که عمار بن یاسر در جنگ صفين گفت: «والله لو ضربونا حتی یبلغونا سعفات هجر لعلنا أنا على الحق و انهم على الباطل؛ به خدا سوگندما اگر ما را به قدری بزنند، تا به منطقه نخلستان‌های خرمای هجر برانند و عقب نشینی کنیم، هر آینه یقین خواهیم دانست که بر حق هستیم و معاویه و اصحابش بر باطلند» (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۸).

خطیب خوارزمی با ذکر سند، این روایت را از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند که خداوند متعال در شب معراج فرمود:

يا محمد! إني خلقتك و علياً و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين
من شيج نوري و عرضت ولايتكم على أهل السموات والأرض فمن قبلها كان
عندى من المؤمنين ومن جحدوها كان عندى من الكافرين؛
اي محمد! من تو را و على و فاطمه و حسن و حسين و امامان از فرزندان
حسين را از لمحهای از نور خود آفریدم. آن گاه ولايت شما را بر اهل
آسمانها و زمین عرضه داشتم. پس هر کسی پذیرفت، نزد من از مؤمنان به
شمار می‌آید و کسی که انکار کرد، در شمار کافران قرار می‌گیرد ... (جوینی،
ج ۲، ص ۱۴۰؛ قندوزی، همان: ج ۳، باب ۹۳، ص ۱۶۰).

و. دوازده امام با ذکر نام و نشان

در منابع سنی و شیعه در این باب، پنجاه حدیث رسیده است که به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

در کتاب فرائد السبطین از مجاهد و ابن عباس حدیثی نقل شده است که به ترجمه آن می‌پردازیم:

یک نفر یهودی به نام «نعمث» به حضور پیامبر ﷺ آمد و پس از پرسش درباره خداوند و پاسخ گرفتن، پرسید: «اکنون از وصی و جانشین خودت بگو که کیست؟ چرا که پیغمبران اولو‌العزم همگی وصی و خلیفه داشته‌اند و موسی،

پیامبر ما یوشع بن نون را وصی خود قرار داد.»

پیغمبر ﷺ فرمود: «وصی من، علی بن ابی طالب است و پس از وی دو سبط من حسن و حسین هستند و پس از آن دو، نه تن از امامان از صلب حسین خواهند بود.».

يهودی عرض کرد: «ای محمد! نام و مشخصات آنها را برایم بیان کن.» فرمود: «بعد از حسین، پسرش علی است و بعد از او فرزندش محمد و سپس فرزندش جعفر و بعد از او فرزندش موسی و بعد از وی فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و پس از وی فرزندش علی و بعد از او و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزندش مهدی است؛ اینها هستند امامان دوازده‌گانه.».

يهودی گفت: «بگو تا بدانم علی و حسن و حسین، مرگشان چگونه است؟» فرمود: «علی با شمشیری که بر فرقش زده می‌شود، کشته می‌شود و حسن، به زهر جفا و حسین، سرش از بدنش جدا می‌شود.»

يهودی پرسید: «جایگاه آنان کجاست؟» فرمود: «در بهشت، در مقام من هستند.»

يهودی فریاد زد: «شهادت می‌دهم: معبودی جز خداوند نیست و این‌که تو رسول او هستی و شهادت می‌دهم که آنان بعد از تو اوصیایت هستند. من در کتاب‌های پیشین و در آنچه موسی با ما عهد کرده بود، یافتم که در آخر الزمان پیغمبری خواهد آمد که به او احمد و محمد گفته می‌شود. او خاتم همه پیامبران است و بعد از وی پیامبری نیست و نخواهد آمد و پس از او، اوصیایش دوازده نفرند. اول آن‌ها پسر عمّ و شوهر دختر او است و دوم و سوم، دو برادرند از فرزندان پیغمبر، اولی را به وسیله شمشیر می‌کشند و دومی را به وسیله زهر و سومی را با عده‌ای از اهل بیتش با لب تشنه در غربت، شهید می‌کنند.... نه نفر از اوصیای پیغمبر اسلام از فرزندان سومی هستند. اوصیای پیغمبر به عدد اسباط بنی اسرائیل دوازده نفرند.».

پیغمبر فرمود: «آیا اسباط را می‌شناسی؟»

عرض کرد: بلى. اول از اسباط، لاوى بن برخيا است. هم او بود که شریعت خوبش را پس از فرسوده شدن، ظاهر ساخت و با قرطیسای - قرشیطا - پادشاه جنگید تا او را کشت». سپس پیغمبر فرمود: «در امت من نیز همان واقع خواهد شد که در بنی اسرائیل رخ داد. امام دوازدهم از فرزندان من غیبت می‌کند و دیده نمی‌شود. او روزی ظاهر خواهد شد که از اسلام، جز اسمی باقی نمانده باشد و از قرآن و کلام خدا مگر درسی باقی نباشد. در این موقعیت است که خدای متعال، اذن ظهور می‌دهد، تا او اسلام را تجدید نماید. خوشا به حال آنان که او را دوست داشته باشند و از وی پیروی نمایند و بدا به حال دشمنان و مخالفان وی و خوش به حال آنان که از وی راهنمایی بجوینند (قدیوزی، همان: ص ۴۴۰-۴۴۲؛ جوینی، همان: ج ۲، صص ۱۳۲ و ۱۳۴).



مرکز تحقیقات کمپتویر علوم اسلامی

منابع و مأخذ

١. الوسي، ابوالفضل محمود، روح المعانى، تهران، جهان، بى.تا.
٢. ابن بى الحميد معتزلى، تصح نهج البلاعه، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.
٣. ابن جوزى، شمس الدين مظفر يوسف، تذكرة الخواص، بى.جا، بى.تا.
٤. ابن عربى، أبوبكر، عارضه الاھوی، تصح سنن ترمذى، بى.جا، بى.تا.
٥. ابن منظور، محمدين مكرم، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
٦. اربلي، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الائمه، تبريز، مكتبه بنى هاشمى، ١٣٨١ش.
٧. اسلمى، ابى عبدالرحمن حسين بن موسى، حقائق التفسير، بيروت، دار الكتب العلميه، بى.تا.
٨. بحرانى، سيدهاشم، البرهان فى تفسير القرآن، قم، مؤسسه بعثت، ١٤١٧ق.
٩. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح بخارى، بيروت، دار ابن اكير، ١٤٠٧ق.
١٠. ترمذى، محمدين عيسى، سنن ترمذى، بيروت، دار احياء التراث، بى.تا.
١١. تسترى، نورا...، الصوارم المحرقة، تهران، دار الكتب الاسلاميه، بى.تا.
١٢. جصاص الرازى الحنفى، احمد بن محمد، احكام القرآن، بى.جا، بى.تا.
١٣. حاكم حسکانى، عبدال... بن احمد، تسوهد التنزيل، وقواعد التفصیل، بى.جا، بى.تا.
١٤. حموينى، على بن محمد، فراید السقطین، بيروت، ١٤٠٠ق.
١٥. راغب اصفهانى، حسين بن محمد، المفردات فى الفاظ القرآن، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٨ق.
١٦. سجستانى، سليمان بن اشعت، سنن ابى داود، بيروت، دار الفكر، ١٤١٠ق.
١٧. سیوطى، عبدالرحمان أبوبكر، الجامع الصغیر، بيروت، دار الفكر، بى.تا.
١٨. سیوطى، عبدالرحمان بن أبوبكر، الاتقان، قم، شریف رضی، ١٣٧٠ش.
١٩. شیبانی، احمد حنبل، مسنده احمد، مصر، مؤسسه قرطبا، بى.تا.
٢٠. صبحى صالح، نهج البلاعه، بيروت، بى.جا، ١٣٨٧ش.
٢١. طباطبائى، محمدحسین، المیزان فى تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٣٦١ش.
٢٢. طبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، قاهره، مكتبة ابن تميميه، بى.تا.
٢٣. طبرى، ابوالعباس احمدبن عبد الله بن محب الدين، رياض النصرة، بى.جا، بى.تا.
٢٤. عروسى حويزى، عبد على بن جمعه، نورالثقفین، قم، علميه، ١٤١٢ق.
٢٥. فخر رازى، التفسير الكبير، بيروت، دار احياء التراث، ج، ٢، ١٤١١ق.
٢٦. قندوزى، سليمان ينابيع المودة، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٣٦٨ق.



مرکز تحقیقات کمپتوییز علوم اسلامی

٢٧. متقى هندي، علام الدين على، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق.
٢٨. مجلسى، محمدباقر، بحار الأنوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
٢٩. مستشيرى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت، دار احياء التراث العربى، بي.تا.
٣٠. نهروانى مدنى، عمر عارف، مناقب احمد بن حنبل، بي.جا، بي.تا.
٣١. هيتمى، ابن حجر، الصواعق المحرقة، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٨ق.